

اندیشهٔ عرب در عصر لیبرالیسم
(۱۷۹۸-۱۹۳۹)

آلبرت حورانی

ترجمهٔ علی شمس



۱۳۹۳

Hourani, Albert Habib

سرشناسه : حورانی، آلبرت حبیب، ۱۹۱۵-۱۹۹۳ م
عنوان و نام پدیدآور : اندیشه عرب در عصر لیبرالیسم (۱۹۳۹-۱۷۹۸) / آلبرت حورانی؛ ترجمه علی شمس
مشخصات نشر : تهران : نامک، ۱۳۹۳.
مشخصات ظاهری : ۲۷۲ ص
شابک : 978-600-6721-25-5
وضعیت فهرست‌نویسی : فیا.
یادداشت : عنوان اصلی : Arabic Thought in the Liberal Age. 1798-1939.
یادداشت : کتابنامه.
موضوع : علوم سیاسی - کشورهای عربی - تاریخ.
موضوع : کشورهای عربی - سیاست و حکومت.
ناسه افزوده : شمس، علی، ۱۳۴۰-، مترجم.
رده‌بندی کنگره : ۱۳۹۳ ج ۵ / ۸۴ JA
رده‌بندی : ۳۲۰/۵۰۹۱۷۴۹۲۷
مارک‌یشتار : ۳۳۴۶۵۰۲

خیابان فخر رازی، پلاک ۲۲، تلفن: ۶۶۴۱۷۶

اندیشه عرب در عصر لیبرالیسم

(۱۹۳۹-۱۷۹۸)

آلبرت حورانی

ترجمه علی شمس

مطابقت با متن انگلیسی مرتضی‌هاشمی‌پور

نمونه‌خوان زهرا شاهوردی

طرح جلد علی بخشی

حروفچینی و صفحه‌آرایی حروفچینی هما (امید سینما طبعی)

چاپ اول ۱۳۹۳

چاپ خورشید

شایرگان ۱۱۰۰

لیتوگرافی ترنج رایانه

قیمت ۲۰۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۷۲۱-۲۵-۵ ISBN: 978-600-6721-25-5

همه حقوق برای ناشر محفوظ است

مرکز پخش: ۶۶۴۷۷۲۰۵-۶

فهرست

۷	یادداشت
۱۱	مقدمه
۲۱	فصل اول: دولت اسلامی
۴۹	فصل دوم: امپراطوری عثمانی
۵۹	فصل سوم: نخستین رنگ‌پذیری از اروپا
۹۳	فصل چهارم: نسل اول: طهطاوی، خیرالدین، دیاق، بستانی
۱۳۱	فصل پنجم: سید جمال‌الدین اسدآبادی
۱۶۱	فصل ششم: محمد عبده
۱۹۳	فصل هفتم: شاگردان محمد عبده در مصر: اسلام و مدنیت
۲۲۵	فصل هشتم: ملیت مصری
۲۵۵	فصل نهم: رشید رضا
۲۷۷	فصل دهم: پیشگامان سکولاریسم: الشمیل و فرح‌آنتوان
۳۰۳	فصل یازدهم: ملی‌گرایی عربی
۳۵۹	فصل دوازدهم: طه حسین
۳۷۷	فصل سیزدهم: خاتمه: گذشته و آینده
۴۱۳	پانویشت‌ها
۴۴۱	کتابنامه

- ۴۵۷ فهرست کسان □
- ۴۶۳ فهرست کتب، مجلات و نشریات □
- ۴۶۷ فهرست مکان‌ها □
- ۴۷۲ فهرست ادیان و فرقه‌ها □

www.ketab.ir

یادداشت مترجم

نواندیش اگر پدیده‌ای جوان به نظر می‌آید اما برگ‌برگ تاریخ گواه است که عمری به درازی سرگذشت بشر دارد. ایت کردن سرگذشت اندیشه، همان سراغ گرفتن از نواندیشان است که در هر عصر و دهری دیده‌اند و با افکار کهن درافتاده‌اند. اما نوشتن ماجرای نواندیشی در برهه‌ای معلوم از تاریخ، به یکی دو قرن اخیر باشد، نه تنها دشوار است — چون آگاه شدن از همه گفته‌ها و نوشته‌های چنین دوره‌ای را بایست — که حیرت‌افزا نیز هست. ولی بنده را تردید نیست که معرفت این استاد روانشاد دکتر آلبرت حورانی، از دشواری پژوهشی که می‌کرده نیک آگاه بوده است؛ چرا که در مقدمه، با تفصیل و چیرگی، به شرح سختی کار پرداخته و پانویست‌ها و کتابنامه بالابندش اثر نیز خود می‌گوید که چه دقت و حوصله‌ای در فراهم‌آمدنش به کار رفته است.

استاد حورانی در این کتاب اندیشه سیاسی و اجتماعی جهان را، متعلق به دورانی که عصر لیبرالیسم لقب گرفته، برمی‌رسد. این روزگار به تشخیص من، حدوداً از یکی دو سال مانده به شروع قرن نوزدهم تا وسط‌های قرن بیستم به درازا کشیده است و اکنون که در مقدمه گفته، می‌خواسته بداند که: «چگونه و به چه می‌اندیشیده‌اند». و به همین دلیل (!) نوشته‌هایشان را جست‌وجو کرده، با یکدیگر سنجیده و روایت می‌کند؛ اما چنان که خود در ملحقات کتابنامه اعتراف کرده، اشخاص مهمی را هم از قلم انداخته است.

به گمانم که این اثر اگر نه سرگذشت اندیشه تمام عرب‌ها در آن یک‌صد و چهل سال، اما یادکردی ژرف و شگرف است از افکار چند اندیشمند برجسته عرب و یکی دو نفر ترک و البته سید جمال‌الدین اسدآبادی که وی را هم اگرچه افغان خوانده اما در عداد عرب‌ها یاد کرده است!

استاد حورانی در جایی گفته بود که نام اندیشه عربی در عصر نهضت را که بر ترجمه عربی (از انگلیسی) کتابش نهاده‌اند، نمی‌پسندد. و اندیشه عربی در عصر لیبرالیسم نامی بوده که وی بر کتابش گذاشته بود. (نک: المجله شماره ۶۴، ۱۹۸۱م).

این بنده که متن عربی را به فارسی نوشت، بر آن گمان رفت که تعبیر «عصر نهضت» چندان هم بی‌راه نیست؛ زیرا به گواهی همین کتاب، در میان عرب‌ها اگر گرایشی هم به لیبرالیسم دیده شد، برای رسیدن به آن، راهکاری جز نهضت وجود نداشت. جدای از این که لیبرالیسم یا رادیکالخواهی به شیوه اروپایی در آن دوره، دغدغه عرب‌ها و ترک‌ها نبود گوآن که شیوه رایج در اروپا بود. عرب‌ها (به تصدیق و تأکید مؤلف کتاب) در آن دوران نه به دنبال لیبرالیسم اروپایی بلکه به پیروی از حکومتی خودمآبی (۱) و سپس جویای استقلال‌گرایانه‌ای نه چندان سفت و سخت (۲) بودند که در سایه‌اش، خودمآبی‌ها بر خودمآبی‌ها (۱) فرمان برانند اما نیاز و امید هم از آن برآید. البته برای رسیدن به اینها از وجدان «آزادپخواه» اروپاییان مدد می‌جستند و این بهشت سخی‌شان بود.

و اما نهضت فکری عرب در دوران، صحنه کشاکشی میان «کهنه» و «نو» و اصراری بر این بود که این نو، همان کهنه همان است نباید از آن هراسید! و گفت‌وگوهای جانگداز بر سر آن کردند و هرکسی عربده‌ای می‌زد پیش را استاد حورانی چه موشکافانه و بیشتر از آن، بی‌طرفانه روایت کرده است و یکی از شهرت‌ها مثال‌زدنی این مرد همین است که در هر معرکه‌ای، روایت‌گر است و بس، و به نظر می‌رسد که او می‌تواند. اما از خواننده چه پنهان که صاف‌بندی زبردستانه نکته‌ها و شیوه بازگفتن سخن اتفاقی نیست و کار خود را می‌کند و حد همین است...

استاد حورانی اما نتوانسته مهر فراوانش به لبنان و شام و مصر و مصریان را پوشیده دارد و از این میان به «استاد الإمام شیخ محمد عبده» انگیزه بیشتری در هرکس دل سپرده است و او را محور اصلی گذر از سنت‌گرایی به تجددخواهی می‌انگارد و از آن همه فصل‌کاملی از کتاب را درباره‌اش قلم زده اما هر کجای هر فصلی پس از آن نیز به سراغ مصر و آرای او رفته انگار که برای سنجش آرای دیگر اندیشمندان عرب، معیار مطمئن‌تری نمی‌شناسد. ولی سید جمال‌الدین را که مقتدای فکری محمد عبده است، و فصلی هم به او اختصاص داده، چندان نمی‌نوازد شاید بدان خاطر که مانند شیخ محمد عبده شیفته او نیست.

فصل‌های کتاب همه پرنکته، خواندنی و گویای تسلط فراوان استاد حورانی بر موضوعی

است که چند دهه آن را در دانشگاه‌های نامداری درس گفته و سرانجام در این کتاب به آگاهی همگان رسانده است.

متن عربی با آن که مردی ذولسانین چون استاد ادیب‌القنطار بر سر و رویش دست کشیده اما در جاهایی هنوز دچار پیچیدگی بود که نه گمانم تقصیر از نگارش انگلیسی استاد حورانی باشد. اغلاط مطبعی نیز کم نداشت، اما هرچه بود اینک به فارسی درآمده است تا چه قبول آن. بنده نیز که از ابتدای کار با خود قرار گذاشته بودم اینجا فقط مترجم باشم، در چند جای کتاب با علامت * توضیحاتی نوشتم و شاید واضحانی...

علی شمس

طهران - هشتم خرداد ۱۳۹۲

www.ketab.ir

مقدمه

قصدم از کتاب این کتاب نه تاریخ‌نگاری به شیوه رایج با روایت آن افکار پرهشمار بود که عرب‌ها گفتند و یا با زبان عربی تمام تا شام قرن نوزدهم و طلوع قرن بیستم، نوشتند. اعتنای من اینجا به اندیشه سیاسی و اجتماعی آنان در سیاق مشخصی بود که تحولات اروپا، با سلطه و تأثیر خود بر خاورمیانه و شمال آفریقا را آورد.

در روزگاری که این کتاب از آن زمان می‌گویم، مردمان عرب هریک به طریقی مجذوب ساختار جهانی تازه‌ای می‌شدند که از استبداد مطلق و فئودالی برآمده بود. این ساختار تازه، نشانه‌هایی داشت مانند: افزایش داد و ستد بین بازرگانی اروپاییان به شیوه‌ای نو، دگرگونی‌های برخاسته از چرخه تولید و مصرف، تحمیل نظارت اروپا بر مناطق از دنیا*، باز شدن مدرسه‌هایی به شیوه نو و نشر اندیشه‌های تازه که با چگونه زیستن انسان در جهان را داشت.

من در کتابم به سراغ این اندیشه‌ها رفتم و با اندک تساهلی از احوال را به کار بردم و لیبرال را به معنای انگلیسی ناب آن، (آزاداندیش، بی‌تعصب) بردم، به همین خاطر که سرعنوان کتابم باشد، که خیلی هم از آن راضی نیستم، زیرا معتقدم اندیشه‌های روزگار تنها نه به سازوکارهای مردم‌سالاری یا حقوق بشر، که به اتحاد و اقتدار ملی و به سلف حکومت نیز تعلق دارند.

قرن‌ها از پی یکدیگر رفته‌اند و اکنون دشوار بتوان تحولات برخاسته از تغییر و یا جنبش‌گریزی را، به هر شیوه که بوده است، نادیده گرفت. شاید واکنش‌های فراوانی هم در

* منظور تحمیل قیمومیت انگلیس و فرانسه بر کشورهای قلمرو عثمانی در پس جنگ اول جهانی است. (م)

برابر آن دگرگونی‌ها رخ داده باشد، اما کتاب من با یکی از آنها کار دارد که جمعی را واداشته بود تا افزایش اقتدار اروپا و نشر اندیشه‌های نوینش را چالشی بر ضد خود شمرند و برای جبهه‌گیری در برابرش، به همساز کردن جوامع خویش و شیوه‌های اعتقادی و ارزشی خود، که زیربنای مشروعیتشان بود، روی آورند اما با پذیرش برخی اندیشه‌ها و سازوکارهای همان اروپای نوین!

این کار، ناگزیر، دشواری‌های جورواجوری هم در پی آورد که: چه چیز را باید بپذیرند؟ و در این تغییرات را بپذیرند، آیا به ارزش‌های موروثی و اعتقادی خود پشت نکرده‌اند؟ و اگر چنین کاری نمی‌شود، آیا باز هم می‌توان مسلمان یا عرب باقی ماند؟ وانگهی، اگر مناقشه بر سر زیربنای هویت نیست درگرفت به و آنجا رسید که این مردم کجایی هستند، جواب چیست؟ چون حرف از این سرخا اعتقادشان به زندگانی انسانی می‌رود و آنوقت چه باید کرد؟ این پرسش با در اعلان‌شان پیش آمد و در پی آن نیز بحث‌های نفس‌گیری میان آشناترین‌هایشان با اروپای نوین، یعنی در قاهره و بیروت، به راه افتاد.

دغدغهٔ اصلی‌ام آن بود که در این همه اندیشیده‌اند و چه گفته و چه نوشته‌اند؟ پنداشتم که خوب است همه بررسی‌ام روی آن دو شهر باشد که همه‌گونه با هم پیوند و سروکار دارند، و به ویژه رخت کشیدن شماری از نویسندگان عربی و سوریه‌ای را به قاهره و اکاوی کنم. وانگهی قرار نبود که تنها به یکی دو نویسندهٔ تک‌سر بزنم، من باید به سراغ جرگه‌هایی می‌رفتم که با یکدیگر و نیز با نسل‌های پیشتر و پس از خود، در پیوند اندیشه کرده‌اند. و بدین‌سان، می‌شد از گونه‌ای ارتباط فکری هم سخن گفت. پیوندهای قلمی و بیروت به سبب دیگری نیز مهم بود که بیشتر نویسندگان برجستهٔ بیروت از مسلمانان لبنانی و سوریه بودند و به نسبت تعدادشان، نقش متفاوتی در جذب اندیشهٔ اروپایی بازی می‌کردند. غرب‌های مسیحی، بیش از اندیشمندان مسلمان، با فرهنگ غرب سروکار داشته‌اند و داد و ستد میان این دو دسته، ابهام از خاطر کسانی می‌زدود که تلاش می‌کردند تا سلطه و اندیشهٔ غرب را بشناسند و با این دو به تعامل آیند.

قلم زدن در تاریخ اندیشه، گزینه‌هایی را ناچار تحمیل می‌کند. می‌شد به کلان‌گویی دربارهٔ «مکتب‌های» فکری بسنده کنم. اما کاستی این شیوه در آن است که تفاوت‌های فردی اندیشمندان هر جرگه را به سایه می‌برد و همگونی نادرستی را بر کارهایشان بار می‌کند. راه دیگر این بود که روی برخی افراد درنگ کنم و آنان را، به اسم غاده‌های بارز چند رویکرد یا

چند نسل، برگزینم و شرح درازدامنی از انرگذاری‌ها و ماجراها و ویژگی‌هایشان بنویسم و نکاتی را بگویم که آنان را واداشته بود تا احیاناً پذیرای موضعی شوند. این روش نیز برخطر است، بیشتر نویسندگانی که در این کتاب از آنان سخن گفته‌ام، حاصل اندیشه خود را با مقاله‌هایی در روزنامه‌ها و مجله‌هایی پراکنده‌اند که با هدف‌های مشخصی نوشته می‌شده است و برخی از آنان مدت‌ها قلم زده‌اند اما ورق روزگار که برگشت، آنان نیز دیگرگون شدند. و حتی بود که گفتم شاید به خطا روم و، نابجا، اندیشه‌های رنگارنگ یک جرگه را همگون بپندارم و آنچه بیش از آنچه هستند همسان و یکدست نشان دهم و بی‌دلیل، اهمیتی به نویسندگانی بخشم که برخاسته‌اند. زیرا دیدگاه‌های بیشترشان (و نه همگی) برگرفته از نگرش دیگران است و خود اهمیت نرم یا سوم را دارند.

به‌رغم این خطر من سبیه دوم را برگزیدم چون بجالی بود تا دست به کاری زنم که غصه‌اش را داشتم.

آغاز کارم این بود که بدقت بخوانم بخوانم تا دریابم آیا در آن چه گفته‌اند پژوهی از آرای اندیشمندان اروپایی، که آثارشان خواننده یا سخنانشان را شنیده بوده‌اند، نیز پیدا می‌شود؟ این کار برای آن بود تا اگر بوسم، بی‌بازمانم برم که این اندیشه‌ها به گفتن فرهنگی زبان عربی یا نهاده‌اند. دیگر آن که خواستم پیوندهای گره‌های میان این اندیشمندان را بشناسم و ببینم آیا زنجیری از تاریخ می‌توان یافت که حلقه‌هایش پیکانها باشند؟ نوشته‌های پراکنده‌ای که چند کار بدرخور نیز میانشان دیده می‌شود، سرگذشت شخص یا نهضت‌هایی را گفته‌اند و به ویژه پیرامون «نوگرایی» اسلامی و ملی‌گرایی عربی حرف می‌زنند اما کتاب من یکی از نخستین تلاش‌ها برای پی بردن به «ارزیابی اندیشمندان عرب از یکدیگر» است.

پس اینجا خواسته‌ام که گذرگاه چهار نسل از نویسندگان را نقشه‌نگار کنم. مرحله نخست، میان سال‌های ۱۸۳۰ تا ۱۸۷۰ است که شهری اندلسی و اندلسیان و نویسندگان عرب، شناختی از اروپا یافتند و دریافتند که دارای صنعت، ارتباطی با جهان و سازوکارهای سیاسی است. و البته هنوز بوی تهدیدی به مشامشان نمی‌رسید و آنچه دیدند، شیوه‌هایی برای زندگی شمردند که باید در پیش گرفت. و در این باره هرچه قلم زدند، پیوندی با تلاش حکومت‌های استانبول، قاهره و تونس داشت که به سودای قدرت بیشتر، در پی پذیرش برخی از قوانین و سازوکارهای اروپای معاصر بودند. و این نوشته‌ها را البته مردمانی می‌خواندند که هنوز در دنیای اندیشه کهن می‌زیستند و صاحبان این قلم‌ها خواسته بودند

آنان را قانع کنند که می‌توان سازوکارها و قوانین آنسوی مرزها را پذیرا شد و با خویش هم صادق و وفادار باقی ماند.

نسل دوم، بیش و کم بین سال‌های ۱۸۷۰ تا ۱۹۰۰ به میدان آمد و با وضعی روبرو شد که بسیار دگرگون بود. اروپا این بار نقش دشمنی را داشت که همزمان سرمشق هم بودا و ترس‌های اروپایی در مصر و الجزایر و تونس جولان می‌دادند و اقتدار سیاسی اروپا سرتاسر چهره‌ری عثمانی را درمی‌نوردید. مدرسه‌های اروپایی، دانش‌آموختگانی برای اینان تربیت کرد که شیوة تفکر و جهان‌بینی بسیار متفاوت را، با آن‌چه نزدیکانشان داشتند، فرا گرفته بودند. شهرت کلّی شایل اروپایی گرفت و شناسه‌های خانوادگی در زندگانی شهرنشینی جای خود را به جای دیگر داد. در این اوضاع، گزیری از تغییر نبود. نویسندگانی که برای این نسل قلم می‌زدند، سروده‌اند که پایندگان به آداب و رسوم پیشین را قانع سازند تا به این دگرگونی تن دهند. به نظر می‌رسد که آنان که پوست انداخته و ساختار نوینی یافته بودند، باور کنند که هم‌اره می‌توانند مظاهر و چهره‌های چند از گذشته اصیل خود نیز پاینده ماند. کار اصلی مؤلفان این نسل، تفسیر کردن دوباره اسلام به گونه‌ای بود که با زندگی در جهان نوین، همخوان شود و بتوان قدرتی از آن به دست آورد. شخصیت‌هایی مثل «محمد عبده»، نماد این دوران بود. اندیشه‌های او در جریده المنار و به‌ویژه در نشر می‌یافت که روزنامه‌ها و مجله‌ها اهمیت فراوانی پیدا کرده بودند.

در مرحله سوم و تقریباً از ۱۹۰۰ تا ۱۹۳۰، دورانی گری که محمد عبده و دیگران کوشیده بودند تا آنها را با هم آشتی دهند، بیشتر و بیشتر از اندک‌گرمی‌ها شد؛ یک‌سو، کسانی بودند که باوری نیرومند به ستون‌های اسلام در جامعه داشتند و با باور به سوی نوعی بنیادگرایی اسلامی رهسپار بودند. و در سوی دیگر، کسانی قرار داشتند که اسلام را چون دفتری از مبانی و معانی، و یا دست‌کم احساسات، پذیرفته بودند اما نمی‌گفتند که زندگی در جامعه باید به روشی «سکولاریستی» سامان پذیرد که رساندن فرد به سعادت و مسالمت جمع به قدرت را از عهده آید. این جاده را نسل پیشینی از مسیحیان لبنانی هموار کرده بود و برای آنان مصریانی مسلمان، گام‌هایی فراتر در این راه برداشتند و این نگرش در نوشته‌های طه حسین به سرانجام منطقی خود رسید. طه حسین دریافته بود که نقش گذشته اسلامی، هرگز نباید از لوح دل و جان برود اما از کاروان فرهنگ نوین، که اول‌بار در اروپای غربی پدید آمده، نیز نباید جا ماند. از نگاه بیشتر نویسندگان این نسل، مبانی سکولاریستی که دست به کار بازساخت

جامعه شده بود همان مبانی ملی‌گرایی بود و فرقی نمی‌کرد که با تعبیرهای عثمانی تعریف شود یا مصری و یا عربی.

با درست شدن طبقه‌های تازه‌ای از دولتمردان و افسران دانش‌آموخته و نیز به صحنه آمدن دانشجویان در کسوت نیروهای سیاسی و همچنین تحمیل سرپرستی بیگانگان بر چند کشور عربی دیگر، ملی‌گرایی به انگیزه‌ای برای جنبش بدل گشت و همزمان، به مبنایی برای اندیشه.

مرحله چهارم اما با جنگ دوم جهانی شروع شد که من در پایان کتابم کوشیده‌ام تا جنبه‌های آن را تعریف کنم. آن جنگ، پایان دوران فرازمندی اروپا بود و تنها نه در میدان سیاست، بلکه در عرصه نظامی و اقتصادی هم، راه‌گشای اقتدار آمریکا و روسیه گشت. ناپسمانی‌هایی که آن جنگ به بار آورد، در کنار فراگیر شدن آموزش و همچنین رشد شهرسازی و صنعت، و تقویت اقتدار شیوه‌های نوین رسانه‌ای، همگی، حیات سیاست را دگرگون کرد و این‌گونه بود که سیاست همه جا سرکشید و مردم نیز آرا و گفتارهای سیاسی را بیشتر پذیرا شدند.

من اینجا کوشیده‌ام تا برخی از شیوه‌های اندیشه و کار را نشان دهم، اگرچه وقتی آخرین برگ‌های کتاب را می‌نوشتم، به این روشنی می‌انداختم که مثل امروز روزی، جنبش احیای اسلام، یگانه مبنای شایسته برای جامعه نیست. شده‌اند هم به سردمداری گروه اخوان‌المسلمین؛ و از این سو جنبش ملی‌گرایی که که خود را بازآفرین‌کننده مایه‌ای از اصلاح‌طلبی اجتماعی شروع کرده بود، به جایی رسد که احیاناً با گفتار سم‌پاشی از آن دم زنند؛ و یا مفهوم ملی‌گرایی عربی به اندازه‌ای گسترش یابد که تمام کشورهای عرب‌نشین را فراگیرد.

و برای آن‌که به این آخری هم پرداخته باشم، کوتاه‌سخنی از جنبش فکری شمال آفریقا نوشتم اگرچه گرانگاه آن، شرق آفریقا بود که مردی چون جمال عبدالناصر، صد ساله دوران را در خود داشت.

۲

هر کتابی جدای از آن‌که قصه خویش را می‌گوید، از روزگار نگارش خود نیز حکایت‌ها دارد. من، پس از بیست سال، وقتی این نوشته را بازخواندم، دریافتم که روایتگر یکی از

دیدگاه‌های خودم شده است، و شاید سخن از زبان دیگران نیز بگوید، و سرگذشت خاورمیانه بین سال‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۰ را تعریف کند.

در این کتاب، فرض را بر آن نهادم که دسته کوچکی از نویسندگان، با یک سروگردن فرهنگ و کارآزمودگی بیشتر از هم‌روزگاران‌شان، و با این توان که تا اندازه‌ای به بیان راست‌بای جوامع خود بپردازند، از اندیشه‌های خویش نیروی محرکه‌ای برای تغییر ساختند. بدین‌چنین فرضی هیچ روا نبود تا دربارهٔ متفکرانی قلم بزنم که اندیشه‌هایشان غاد اصول‌دانی نداشت اما در میان‌شان یک آدم برجسته هم پیدا نمی‌کنی.

باور دارم که این فرضیه نادرست باشد. من اگر امروز هم می‌خواستم کتابی با همین موضوع بنویسم، شک از همین اندیشمندان، و شاید از چندتای دیگر نیز اما به همین شیوه، سخن می‌گفتم. و من می‌دانم تا درجهٔ دیگری هم برگزیده خود بکشایم و چگونگی و جرایم اثر گذاشتن اندیشه‌ها بر ایران را نشان دهم.

پاسخ به این پرسش را در همین ژرف‌تر و به‌سامان‌تر باید، که تغییر زیرساخت‌های اجتماعی از نسلی تا نسل دیگر چگونه می‌تواند، و نیز به دقت نشان دهد که در چندتایی از کشورهای عربی چه می‌گذشته و افزون‌تر شدن‌ها روند پیشرفت ارتباط‌های مستقیم و غیرمستقیم را بررسی کند. اندیشه‌هایی که دنبالشان می‌گشتم، تنها از طریق تألیف‌های ارزشمند و فاخر منتشر نشده بود، بلکه با گونهٔ دیگری از نگارش‌ها، به ویژه در قالب شعر، به آگاهی دستجات کلان‌تری از مردم می‌رسیده است.

می‌دانم که آثار این نویسندگان را به روش دیگری می‌توان کرد و می‌شود با این فرض به سراغشان رفت که حرف‌هایشان باورهای واقعی آن‌ها نیست، بلکه منافع حقیقی ایشان را نشان می‌دهد و چه‌بسا که پنهان نیز می‌دارد.

«ایلی خضوری» تعبیری تند اما برازنده در این نگارش دارد و آن‌ها را از «سید جمال‌الدین» و «محمد عبده» سخن گفته، در وصف آنان نوشته: مردانی «غوص و دریا» و «پیشیده و بفرنج». و می‌پرسد آیا بهتر نبود که «فرض کنیم آن‌چه به کار بسته می‌شود ضرورتاً شبیه آن چیزی نیست که گفته می‌شود و حرف‌های علنی شاید با نظرات شخصی، بسیار متفاوت باشد؟»^۱

۱. E. Kedourie, *Afghani and Abduh: an essay on religious and political activism in Modern Islam* (London, 1966), p. 2.

این سخن، مرا قانع نکرد. پیرامون سید جمال‌الدین ابهاماتی هست و من نمی‌دانم آیا توانسته‌ام آنها را بزدایم یا نه. اما همچنان بر این باورم که استاد «حضوری» به خطا رفته آن‌جا که رفتار سید جمال‌الدین را «ایمان نداشتن به دین» شمرده است، اما استادش «کیدی» درست فهمیده بود که کوشید تا جایگاه سید جمال‌الدین را در وابستگی شیعی‌اش تعریف نماید.^۱

آنان دیگر اندیشمندان، که «محمد عبده» سرآمدشان بود، هیچ ابهامی نمی‌بینم. بیشتر آنان دقیقاً به آیین اهل سنت قلم زده‌اند که نویسنده هرچه را می‌اندیشید، البته با احتیاط، بیان می‌کرد و در اواخر عصر عثمانی، به ویژه در مصر و سوریه، آنچه امکان نشر یافته بس فراوان است. آنان اگر سادگی با اخلاص نبودند، به گونه‌ای سازگاری نشان می‌دادند و آنگاه اندیشه‌هایش، با مصلحتی جور می‌آمد. و اهمیت در آنجاست که اینان بر خوانندگان روزگار خویش، و نیز بر اهل عصر پس از خود، اثر نهاده‌اند. و این اثرگذاری نه به سبب «تسویه بفرنج آنان» که به خاطر افکارشان بوده است. من در این سخن با حمید عنایت موافقم که گفته: «ظاهراً اندیشه‌ها، حیات خاص خود را دارند، یعنی رویکرد بیشتر مردم، به ویژه نسل‌های بعدی یک مؤلف، این است که این افکار را بپذیرند و نویسنده را دروغگو نشمرند مگر در جاهایی که آشکارا به دنبال تحقیر کردن باشد».^۲

اما دغدغه من اینجا نیز نبود، بل به این فکر بودم تا کتابی بنویسم از لونی دیگر! و کتاب را که نوشتم، دغدغه‌ام به ویژه آن شد که مبادا اصل کارم جدا خواندن اینان از گذشته باشد که شیوه‌های نوین اندیشیدن، واژگان نوین، اما با کاربردهای تازه را در کارهایشان بررسیده‌ام. و نیز مبادا تغییری در اندیشه برخاسته از نویسندگان و دست‌کم نسل اول و دوم آنان به این سبب داده باشم که عنصر «تجدد» در اندیشه‌شان حیثاً کم‌بالاتر از چیزی بوده که من می‌پنداشته‌ام، و گفتم که شاید جای آن بوده تا پیرامون اندیشه‌ها با تأکید بر پیوندشان به گذشته و نه بریدگی‌شان، سخن بگویم. و به خاطر این است که در نوشته‌های «کریستیان ترول» پیرامون «سید احمدخان»^۳، نوعی تحلیل یافته‌ام. این تحلیل سخت نیازمندم. «ترول»، شالوده‌های «سنت‌گرایی» را در اندیشه‌های سید احمدخان نشان

1. N. R. Keddie, *Sayyid Jamal ad-Din Al-Afghani: a political biography* (Berkeley, 1972).

2. H. Enayat, *Modern Islamic Political Thought* (London, 1982), p. IX.

[اندیشه سیاسی اسلام در عصر معاصر، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، انتشارات خوارزمی]

3. C. W. Troll, *Sayyid Ahmad Khan: a reinterpretation of Muslim Theology* (New Delhi, 1978).

داده و نکاتی را نمایان ساخته است که وی از آن‌ها دوری جسته بود تا رویکرد تازه‌ای در پیش گیرد.

جا دارد تا کتاب‌هایی نیز پیرامون گروه دیگری از اندیشمندان نوشته شود، متفکرانی که همواره با افکاری به ارث برده از پیشینیان، زندگی می‌کنند و هدف اصلی‌شان نگاهبانی از استمرار سنت‌گرایی در نگارش و آموزش، با چارچوب کهن مدارس بزرگی چون الأزهر قاهره و الازهر تونس و نیز با چارچوب «اخوانیه نویسی» صوفیان است. و باز اگر حمید عنایت را راه بگیریم، او توجه خاصی به صاحبان مفاهیمی کرده که «با تعبیرها و الفاظی بیان شده‌اند که اجتناب از سیاحت اسلامی و دانش‌های وابسته‌اش نیز، آنها را قبول دارند. زیرا مسلمات ایمانشان و مبانی دانش‌ها و روش‌هایشان، ضامن استمرار اندیشه اسلامی است».^۱

در قرن نوزدهم، این نویسندگان و معلمان، همچنان در چند زمینه سیطره داشتند. بیشتر عرب‌هایی که به دنبال سبک‌های می‌رفتند، آن‌را در مدرسه‌هایی سنتی می‌یافتند و همواره به یکی از طریقت‌های صوفیه وابسته بودند. اما در قرن بیستم، سلطه آنان بسیار ضعیف شد، یا دست‌کم هنگام نگارش این کتاب در آن گونه بود. اما اکنون برآیم روشن‌تر شده که این تحول در عرصه بیداری و فعالیت سیاسی این میدان‌داری «سیاست مردمی»، در آینده مردان و زنانی را در رشته سیاست به مصاف خواهد رساند که همچنان از گفته‌ها و نوشته‌های الأزهر و احیاناً آموزه‌های مشایخ «طریقت صوفیه» اثر می‌پذیرند.

۳

این کتاب اول بار در سال ۱۹۶۲ منتشر گردید و در ۱۹۷۷ به مختصر ویرایشی دوباره چاپ شد و سپس در سال ۱۹۷۰ چاپ دیگری از آن با صحافی و تصحیح‌های بلندانه درآمد. در چاپ فعلی توانستم اندک تغییری در جاهایی بدهم که رویدادی را نادیده گرفته بودم و یا غلط‌های چاپی به چشم می‌خورد. اما دلم نخواست که متن آن تغییر ژرفی کند. گرچه به فهرست‌ها چیزی افزودم. و نیز نخواستم که بررسی‌های تاریخی‌ام را به بعد از سال ۱۹۶۲ بکشانم و از منابع و مقالات یاد کنم که بیشترشان پس از آن سال درآمده و روشنگر موضوعات این کتاب بود.

۱. عنایت، همان.

مثل همیشه دوست دارم نهادها و اشخاصی را که یاری‌ام داده‌اند سپاس فراوان گویم. من خود را وامدار رییس و معاونان دانشگاه آکسفورد می‌دانم که در این پژوهش، دستم را گرفتند تا بر پلکان اندیشه و پژوهشی پا بگذارم که این کتاب ره‌آورد آن است. برخی از مواد این کتاب، درس‌هایی است که در دانشگاه امریکایی بیروت بین سال‌های ۱۹۵۷-۱۹۵۶، در دانشگاه علوم بغداد، سال ۱۹۵۷، در آکسفورد بین سال‌های ۱۹۵۹-۱۹۵۸ و در دانشگاه عالی تونس، سال ۱۹۵۹ گفته‌ام.

آلبرت حورانی